الانسان الكامل ثم فاض نور التجلي منها علي ما يناسبها من العالم فما وصلت

انسان كامل پس فيض شد نور تجلي ازان بر هر جيكه مناسب بود آنرا از عالم پس واصل نشد

الالاء والنعماء الواردة بالتجلي الرحماني علي حقايق العالم الا بعد تعينه

آلاء و نعماء وارده بواسطه تجلي رحماني بر حقايق عالم مگر بعد تعين او

في الانسان الكامل بمزيد صفة لم تكن في التجلي قبل تعينه في مظهريته

در انسان كامل بزيادتي صفت كه نبود در تجلي پيش از تعين او يعني تجلي رحماني

الانسان الكامل فحقايق العوالم واعيانها رعاياه وهو خليفة عليها وعلي

انسان كامل پس حقايق عالمها و اعيان آنها رعايا هستند مر او را و او خليفه است بر آنها

الخليفة رعاية رعاياه علي الوجه الانسب الاليق وفيه يتفاضل الخلائق

خليفه رعايت رعاياء خود بروجه مناسب تر و لايق تر و دران تفاضل است خلايق را

بعضهم علي بعض حق سبحانه وتعالى در آئينه دل انسان كامل كه خليفه اوست تجلي

بعضي از ايشان بر بعضي

ميكند وعكس انوار تجليات از آئينه دل او بر عالم فايض ميگردد و بوصول آن فيض باقي ميماند

دنا اين كامل در عالم باقي است استمداد ميكند از حق تجليات ذاتيه ورحمة رحمانيه بواسطه

اسماء صفاتي كه اين موجودات مظاهر ومجالي استواء اوست پس عالم بدين استمداد وفيضان

وتجليات محفوظ ميماند مادام كه اين انسان كامل در وي هست پس هيچ معني از معاني از باطن

بظاهر بيرون نيايد مگر بحكم او وهيچ چيز از ظاهر بباطن در نيايد مگر بامر او واگرچه اين كامل

درحال غلبه بشريت نداند فهو البرزخ بين البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان

آري

جهان را بلندي وپستي توئي ندانم چه هر چه هستي توئي

سوال اگر گويند پيش از تحقق وتعين اين صورت آدمي عالم ودوران افلاك ثابت وقايم بود

از عدم

از عدم تعين اين صورت آدمي هيچ خلل ونقص در عالم ودوران وافلاك نبود پس او قطب

نباشد گوئيم هرچند حسًّا نبود اما معنًا وحكمًا بود زيرا كه چون بحكم فاحببت ان

اعرف مقصود از ايجاد عالم كمال سيدائي بود وكمال سيدائي بر ظهور حقيقة جمعيت ذات

اجمالًا وتفصيلًا موقوف بود ومظهر آن حقيقت جمعيت كماهي خزانه صورت عنصري انساني

بود زيرا كه هرچه غير آدمي نمايد از افلاك وعناصر ومولدات وما فوقها وما تحتها هر يك مظهر صفتي

وحقيقتي واسمي ازين حضرت جمعيت بيش نبود لهذا از حمل امانت مظهريت اين كمال جمعيت

سيدائي همه ابا كردند چنانكه فرمودند انا عرضنا الامانة اي مظهرية هذه الجمعية

بدرستيكه ما عرض كرديم امانت را يعني مظهريت اين جمعيت

وكمال الظهور علي السموات اي ما علا من العالم والارض اي ما سفل منه

وكمال ظهور را بر آسمانها يعني بر آنچه كه بالا است از عالم وبر زمين يعني بر آنكه زير عالم است

والجبال اي ما بينهما فابين ان يحملنها لعدم في كمال القابلية لغلبة

وبر كوهها يعني بر آنچه كه مابين آسمان وزمين است پس ابا كردند از آنكه بردارند آن امانت را براي موجود شدن آنها را كمال قابليت

حكم القيد والجزئية عليها وحملها الانسان اي لهذه الصورة العنصرية

حكم قيد وجزئيت بر انسان ودر داشت آن امانت را انسان يعني همين صورت عنصري

الكمال القابلية وچون بسبب حكمت ومصلحت عظيم كلي ايجاد عالم را بر تعين اين وبقاء

براي قابليت خود

عالم را اين زايد صورت مقتضي گشت صورت انساني بود از جهة آنكه مقصد ومقصود

او بود پس مدد وبقاء اجزاء عالم پيش از تعين اين صورت بآن كينونت او معنًى وحكمًا

دران توجه ايجادي مضاف بود وچون در حس متعين شد مر حفظ ومدد وقيام وبقاء عالم را

اين صورت مقتضي گشت قطبيت ومركزيت واقع آمد ولهذا اي يكون العالم

بمنزلة الجسد وكون الانسان الكامل بمثابة روحه يقال في حق

بمنزله جسد وبودن انسان كامل بمثابه روح او گفته مي شود در حق

العالم انه الانسان الكبير فانه كما ان الانسان عبارة عن جسد

عالم بدرستيكه او انسان كبير است پس بدرستيكه چنانچه انسان عبارت است از جسد

Copyright © King Saud University